فصل سوم: مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم

- مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم
- ریشه روابط انسان‌های عادی
- ریشه روابط اهل بیت
- اهل بیت و شیعیان

مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم

چطور است که معصومین - علیهم السلام- تأویل آیۀ مبارکۀ نور هستند ، مَثَل نورالهی و هدایت وساطت فیض الهی هستند و چطور است که نقطۀ مقابل آنها أعدای آنها ظُلمات‌اند و چیزی جز ظلمت نمی افزایند «**ظُلماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ**» این چه جوری است؟

ریشه روابط انسانهای عادی

این یک مطلبی است که اوّلش گاهی نیمه ظاهر است و گاهی مخفی است ،امّا وقتی تأمّل بکنید می بینید مطلب درستی است و آن یک کلمه است.

خودخواهی

شما با هر کس مرتبط می شوید با همدیگر یک نحو ارتباط، همدردی، صداقت، صفا، صمیمیت و اینها را می بینید نه دشمنی، هر جور رابطه ای بر قرار می کنید وقتی خیلی خوب این رابطه را پی جویی کنید می بینید هر کسی شما را برای خودش می خواهد، این نکت خیلی مهمّی است که آدم بع از مدّتها به این می رسد مثال های عجیبی هم دارد سر ِجایش در بزنگاه ها می بینی عجب! اگر می گفته تو را می خواهم شما را برای خودش می خواهد. چنانچه حکماء هم گفته اند: «هر کس هر چه می خواهد برای خودش می خواهد[1]»

خود ِما هم همینطور هستیم، گاهی حتی ایثار می کنیم. ایثار که می کند، ایثار را یک جور کامل برای خودش می داند همه را هر جا هست، مشغول خودش هست. خودخواهی است. این مطلب مهمی است.

---

[1] در اين حقيقت ترديدی نيست كه انسان نوعی است كه در هم شئون زندگی خود مدنی و اجتماعی است و ساختمان وجودی سر تا پا احتياج انسان، و هم چنين تاريخ گذشتگان - تا آن جا كه در دست است - و هم چنين آزمايش افراد و طبقات نسل حاضر بدين حقيقت گواهی میدهند.

ولی آن چهاست اين است كه اين نوع [انسان] به حسب آفرينش به گونهای ساخته شده كه هر چيز را برای خود میخواهد. انسان از نيروی طبيعت و از هم فوايد وجودی بسايط و عناصر به نفع خو استفاده میكند.

انسان از هم نباتات (گياه و درخت) از ميوه و شاخ و برگ و ريشه و چوب و هيزم آنها رفع حاجت زندگ كرده و آنها را در راه مقاصد دوردست وسيله قرار میدهد.

انسان از اقسام و انواع حيوانات از گوشت و پوست و پشم و خون و شير و شاخ و حتی مدفوع آنها انتفاع برده و آنها را تربيت كرده و در راه مقاصد حياتی خويش استخدام میكند. آيا اين غريز فطری را كه در همه چيز به كار میبرد، در هم نوعان خود به كار نبرده و آنان را از اين كليّت استثنا میكند؟

و آيا انسان اجتماع خانوادگی (زناشويی) را برای اين میخواهد كه از همسر خود لذت و تمتّع ببرد يا لذت خود را برای منزل میخواهد؟ و آيا انسان اجتماع مدنی را برای اين میخواهد كه بهترين وسيلهای برای تأمين احتياجات زندگی اوست يا خود را برای مدنيّت میخواهد؟ و آيا اگر انسان برای خود هيچ سعادتی در اجتماع خانوادگی يا اجتماع مدنی نبيند باز آن اجتماع را خواهد طلبيد؟(مجموعه رسائل (طباطبائی))، جلد: ۱، صفحه: ۱۴۴)

همه بلاهايى كه سر انسان مىآيد از اين حبّ نفس است؛ [از اين] كه آدم خودش را دوست دارد. در صورتى كه اگر ادراك كند و واقعيت مطلب را وجدان كند، نفس خودش چيزى نيست، مال غير است؛ حب غير است. منتها به غلط اسمش را «حبّ نفس» گذاشتهاند. اين غلط، انسان را خراب مىكند. تمام گرفتاريهايى كه براى همه ما هست، براى اين حبّ جاه و حبّ نفس است. حبّ جاه است كه انسان را به كشتن مىدهد، انسان را به فنا مىدهد، انسان را به جهنّم مىبرد. رأس همه خطيئهها همين است:

رَأْسُ كُلِّ خَطيئَةٍ همين حبّ جاه و حبّ نفس است.

همه خطاها از اينجا بروز مىكند. انسان چون خود را مىبيند و خودخواه است، همه چيز را براى خودش مىخواهد؛ و هر كس مانع او بشود- و لو به تو هم باشد- با او دشمن مىشود؛ و هر چه را كه مىخواهد، چون براى خودش مىخواهد، حدود، ديگر قائل نيست، از اين جهت مبدأ همه گرفتاريها مىشود.(تفسير سوره حمد ؛ ص108-۱۰۹)

سالك راه خدا در ابتداى سلوك خود با پاى محبّت گام برمىدارد ولى پس از آنكه منازلى را سير نمود و كمالى فىالجمله حاصل كرد متوجّه خواهد شد كه محبّت امرى است مغاير با محبوب و لهذا سعى مىكند كه محبّت را كه تا به حال وسيله سلوك و نردبان ترقّى او بوده است رها كند، و آن وسيله را تا اينجا مؤثّر مىداند و از اينجا به بعد مضرّ و مانع راه تشخيص مىدهد. بنابراين از اينجا سالك فقط و فقط محبوب را در نظر داشته، و او را عبادت مىكند به عنوان محبوبيّت و بس، ولى چون قدمى نيز فراتر مىگذارد و منازلى را چند سير مىكند درمىيابد كه اين قسم از عبادت نيز خالى از شائبه شرك نيست زيرا در اين عبادت خود را عاشق و محبّ و خدا را معشوق و محبوب دانسته است و خودىّت با حبّ به محبوب مغايرت دارد، بنابراين نظر كردن به محبوب با وجود عنوان محبّ با عبادت ذات مقدّس خداوند متعال مغايرت و تنافى دارد، لهذا از اينجا سعى مىكند كه حبّ و عشق محبوب را فراموش كند تا به كلّى از تغاير و كثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد. و در اين موقع نيّت از سالك منتفى مىگردد زيرا ديگر شخصيّت و خودىّتى در ميان نيست تا نيّت از او صادر شود.

تا قبل از اين مرحله سالك طالب شهود و كشف و مكاشفه بود ولى در اين مقام به كلّى تمام آن اغراض را به خاك نسيان مىسپارد چون ديگر اراده و نيّتى نيست تا مراد و منويى را در نظر بگيرد. در اين حال چشم و دل سالك از ديدن و ندىدن و رسيدن و نرسيدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول پوشيده خواهد شد. از حافظ شيرازى است:

هر سخن جائى و هر نكته مقامى دارد	با خرابات نشينان ز كرامات مدال

مى نقل است كه گفت: «روز اوّل، دنيا را ترك كردم، و روز دوّم، عقبى را ترك كردم، و روز سوّم از ما سوى اللّه گذشتم، و روز چهارم پرسيدند: ما تريد؟ گفتم: ايدا ان ال ايدا».[1] و اين اشاره به همان مطلبى است كه بعضى در تعيين منازل اربعه گويند: اوّل، ترك دنيا. دوّم: ترك عقبى. سوّم: ترك مولى، و چهارم: ترك ترك، فتدبّر. و دارد از قطع طمع در زندگانى عبارت از اين مرحله است كه بسيار عظيم و كريوهاى مشكل است و عبور از آن صعب و دشوار و به اين آسانىها دست ندهد، چه سالك پس از تأمّل و دقّت فراوان باز مىيابد كه در تمام مراحل سير در اين مرحله خالى از قصد و نيّت نبوده است بلكه غايت و مقصودى را در سويداى دل خود منظور داشته است گرچه آن غايت عبور از مراحل ضعف و نقص و وصول به كمال و كمالات باشد. و اگر سالك با وسيله و آلت تجريد ذهن و خاطر بكوشد و باره به خود فشار آورد تا بخواهد از اين عقبه عبور كند و خود را از اين معانى و مقصودها عارى و مجرّد كند هيچ نتيجهاى عائد او نخواهد شد چه نفس اين تجريد مستلزم عدم تجريد است به علّت آنكه ال بد اين تجريد را سالك به داعيه غايتى بجا مىآورد و خود اين داعيه و نظر به غايت، نشانه و علامت عدم تجريد است.

روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی -رضوان الله علیه- این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چراهای نمودم، فرمود: «به وسیله اتّخاذ طریقه احراق میتوان این مسئله را حلّ نمود و این معضله را گشود. و آن بدینطریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند چون سرشت او با طمع است لذا منتج نتیجهای نخواهد شد و قطع طمع از او انچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالیتر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت طبعا امر خود را به خدا سپرده و از نیّت قطع طمع دست برمیدارد. این عجز و بیچارگی ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه میگردانند».

البتّه باید دانست که ادراک این معنی نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمیدهد بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقا ادراک کند خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمیکند.

و علّت اینکه این طریقه را احراق نامند برای آنست که یکباره خرمن هستیها و نیّتها و غصّهها و مشکلات را میسوزاند و از ریشه و بن قطع میکند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمیگذارد.

در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیّه استفاده شده است.

اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طیّ کند در مدّت قلیلی خواهد پیمود. یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع:

إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلایا و فتن، انسان میتواند به طرق مختلفی خود را تسکین دهد مثل اینکه متذکّر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد میشود و بدینوسیله کمکم خود را آرام میکند، ولی خداوند به وسیله طریقه احراقیّه و تلقین کلمه استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یکباره از میان برمیدارد زیرا اگر انسان متذکّر شود که خود او و هر چه از متعلّقات و ما یملک اوست ملک طلق خداست، یک روز به او داده و یک روز میگیرد و کسی را در آن حقّ دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیّت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیّل مینموده است البتّه در صورت فقدان متأثّر نخواهد شد، و توجّه به این نکته ناگهان راه را برای او هموار خواهد نمود.

ادراک اینکه خداوند انسان را از اوّل طمّاع قرار داده است مثل ادراک این میماند که غنیّ علی الاطلاق بنده را از اوّل فقیر آفریده و سرشت او را با فقر خمیر کرده است، لهذا اثبات فقر و اثبات سؤال که لازمه فقر است احتیاج به دلیل ندارد، کسی به فقیر نمیتواند ایراد کند که چرا سؤال و گدائی است، بنابراین سالک راه خدا نیز اگر در حین سیر فرض فقر فرض سؤال میکنی؟ زیرا حرکت طمع ورزد باید متوجّه باشد که خداوند خمیره هستی او را از اوّل با طمع سرشته است و به هیچ عنوان نمیتواند دندان طمع را بکشد و دست از طمع خود بشوید، و از طرف دیگر چون فناء در ذات احدیّت که رب اساس عبادت احرار پایهگذاری شده با طمع و نیّت سازگار نیست، بنابراین بیچاره شده و حال اضطرار و بیچارگی عجیبی پیدا میکند که همان حال، او را از خودی او که مستلزم طمع است عبور میدهد و پس از عبور از این مرحله دیگر انیّت و خودیّتی نیست که مستلزم طمع باشد.

(لب اللباب در سیر و سلوک ؛ ص۱۲۱-۱۲۶).تأمّل و فافهم.

ریشه رواب اهل بیت

خب اگر این طور است که هر کس، دیگری را می خواهد در واقع برای خودش می خواهد، از اینجا معلوم می شود اگر خدای متعال یک عدّه ای را فرمود: اینها مَثَل نور هدایت منَند، خدا جزاف گو نیست. به شوخی نمی آید بگوید: «**کمشکاة**»، که مشکات بشوند رسول الله - صلی الله علیه وآله- مصباح بشوند امیرالمؤمنین، زُجاجه بشوند سبطَین، کوکب دریّ بشوند حضرت صدیقه - سلام الله علیها، این که شوخی ِجزاف نمی شود.

خداخواهی

خدا که برای این ها مثال هدایت می زند، می خواهد بگوید: اگر حضرت زهرا سلام الله علیها ما را می خواهند -الآن در قرن ِپانزدهم، پانزده قرن گذشته اینجا جمع می شویم و به یادشان مجلس می گیریم- این ها فرق دارند با همه جای دیگر، شما را برای خودشان نمی خواهند. شما را برای خدا می خواهند. برای خودتان می خواهند تا شما را به خدا برسانند. این است که ارزش پیدا می کند.

اگر ائمه معصومین مثل دیگران مردم را برای خودشان می خواستند، اصلش بر می گشت به خودخواهی. این که این وجودهای مبارک لیاقت پیدا می کنند که خدای متعال آنها را مَثَل هدایت قرار بدهد به خاطر این است که اگر ما را می خواهند، برای خدا می خواهند، برای کمال خودمان و خالق ما می خواهند.

حضرات؛ آینه محض الهی

آینه محض هستند. شما می روید جلوی آینه، صورت خودتان را می بینید و خودتان را اصلاح می کنید بعداً که بر می گردید،می پرسند: آیا آینه گرد بود یا مستطیل؟ شما می گویید: من اصلاً آینه را ندیدم.

خدای متعال اینها را آینه کمالات اسمای خودش قرار داده، یعنی چه؟ یعنی شک نکنید اگر در ِخا حضرت سیدالشهداء می روید اصلاً حضرت، شما را برای خودشان نمی‌خواهند اگر برای خودشان می خواستند که مرآت الهی نبودند، این همه سفارش شده که اربعین بیایید کربلا برای زیارت جد ما، برای چه؟ برای خودشان که همه مردم بگویند: حسین؟! کجا این طور است؟! وقتی آخر ِکار پرده ها کنار برود، می بینیم که ذرّه ای ما را برای خودشان نمی خواستند؛ برای خودمان می خواستند، برای خدای متعال می خواستند که ما به معرفت برسیم، این است که ارزش پیدا می کند.

«سقاهم ربهم شرابا طهورا»

مضامین عالی سوره دهر

آیات متعددی راجع به حضرت صدیقه - سلام الله علیها- و ائمه اطهار - علیهم السلام است: یکی در سوره مبارکه دهر است «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُورا**[1]» مفسّرین می گویند: اینجا کلمه«هل» بمعنای «بل» است[2] خب ما هم

حرفی ندارم ولی اگر نگاه کنم سوره برای چه کسی نازل شده؟ استفهام معنا پیدا می کند:« **امتَحَنَکَ اللهُ الّذی خَلَقَکَ قَبلَ أن یَخلُقَکَ**[3]» ببینید دیگر نیاز نیست «هَل» را بمعنای «بَل» بگیرید، قرآن کریم است، سوره هم راجع به اهل عصمت نازل شده است. بسیار خوب. کل سوره راجع به خمس طیّبه است، آیاتی در این سوره است که هیچ کجای قرآن این چنین مضامینی نیست.

یکی را حاج آقا علاقه بند - خدا حفظشان کند و طول عمرشان بدهد- از مرحوم حاج شیخ غلامرضا نقل می کردند -چه نکات زیبایی استفاده می کردند ان شاء الله خداوند همه ما را به راه آنها ببرد و طوری نباشد از راه آنها منحرف بشویم. خدا منّت بر همه ما بگذارد به هدایت و بقای هدایت ان شاءالله- می گفتند: ببینید آیه می فرماید:«**إنّ الأبرارَ یَشرَبونَ مِن کأسٍ کانَ مِزاجُها کافورا عَیناً**

یَشرَبُ بها[4]» نفرمود:«**یشرب منها**» چشمه ای که از او می نوشند نه، بلکه می فرماید: چشمه ای که به او می نوشند. یعنی چه؟ دنبال آیه آمده :«**یُفَجِّرُونَها تَفجیراً**»: هرچه نهر اینجاست به اراده آن ها جاری می شود و ایجاد کنند نهر هستند و لذا دیگران باید از این نهرها بنوشند. چند آیه بعد می فرماید:« **قَواریرا مِن فِضّةٍ قَدَّرُوها تَقْدیرا**[5]»: چیزهایی که در بهشت هست آنها خودشان مقدّر اینها هستند و همه نظام و تکوینش دست خودشان است.

شراب طهور: طهارت از ماسوی الله

این مضامینی که در سوره دهر که راجع به خمس طیّبه است آمده، در سوره های دیگر نیست. می رسد تا کجا؟ تا آنجا که به به «**وَسَقاهُم رَبُّهُم شَرابا طَهُورا**»

استادی هستند بزرگوار که سر درس مکرّر این را می گفتند: «خدا را گواه می گیرم اگر از روی تعصّب بگویم، یک عمر در بین کتابهای عرفان و کلام و فلسفه درس خوانده ام در این همه کتاب من ندیدم که این جمله امام صادق - سلام الله علیه که در ذیل این آیه گفته شده را گفته باشد[6].امام صادق - سلام الله علیه- در تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی که قبرشان در مشهد است در ذیل این آیه فرمودند:« **یُطَهِّرُهُم - صلوات الله علیه- : وَوَهُ عَن جَعفرِ بن محمّد عَن کُلِّ شَیءٍ سِوَی اللهِ إذا لا طاهرَ مِن تَدَنُّس بِشَیءٍ مِن الأکوانِ إلاّ اللهِ**[7]»

دَنَس به چرکی و پلیدی می گویند، امام صادق می فرمایند: هر چه غیر خداست یک جور چرک و پلیدی است و خداوند متعال شرابی به آنها می دهد که ذرّه ای از چرک و پلیدی در آنها نیست.

حال دیدی عرض کردم سیدالشهداء که می فرمایند: بیایید در خانه من، ما را برای خودشان نمی خواهند؟ کسی که دَنَس دارد ما را برای خودش می خواهد، کسی که خدا شراب طهور به او داده و از تدنّس پاکش کرده ما را برای خدا می خواهد. خدا را شکر گزاریم که توفیق داد در این مجالس شرکت کردیم« **لإن شَکَرتُم لأزیدَنّکُم**».

خانه اهل بیت: خانه خداوند

نکته ای که عرض کردم هم ضمیمه کنید که اگر می گویند: بیایید، برای خودشان نیست وقتی در خانه آنها می روید در خانه خدا رفته اید«**مَن أرادَ اللهَ بَدَءَ بِکُم وَمَن وَحّدَهُ قَبلَ عَن کم**[8]»شما باب توجّه الهی هستید، چرا؟ چون هیچ از خودتان ندارید وقتی کسی سراغ شما بیاید سراغ خدا رفته است.

در اوّل دعا ندبه می خوانیم که خدای متعال از آنها عهد گرفته «**أَخَذتَ عَلَیهِمُ العَهدَ فی دَرَجاتِ هذِهِ الدُّنیا الدَّنِیَّة**» آنها هم به عهد خدا وفا کردند«**فَعَلِمتَ مِنهُمُ الوَفاءَ بِهِ فَقَبِلتَهُم وَ قَرَّبتَهُم**[9]»

---

[1] سوره الدهر، آیه ۱

[2] المعنی

«هل أتی» معناه قد أتی «علی الإنسان» أی أ لم یأت علی الإنسان «حین من الدهر» و قد کان شیئا «لم یکن شیئا مذکورا» لأنه کان ترابا و طینا إلی أن نفخ فیه الروح عن الزجاج و علی هذا الم أنه «لم یکن شیئا مذکورا» فهل هنا استفهام یراد به التقریر قال الجبائی و هو تقریر علی ألطف الوجوه و تقدیره أیها المنکر للصانع و قدرته أ لیس قد أتی علیک دهور لم تکن شیئا مذکورا ثم ذکرت و کل أحد یعلم من نفسه أنه لم یکن موجودا ثم وجد فإذا تفکر فی ذلک علم أن له صانعا صنعه و محدثا أحدثه و المراد بالإنسان هنا آدم (ع) و هو أول من سمی به عن الحسن و قتادة و سفیان و الجبائی و قیل إن المراد به کل إنسان و الألف و اللام للجنس عن أبی مسلم و قیل أنه أتی علی آدم (ع) أربعون سنة لم یکن شیئا مذکورا لا فی السماء و لا فی الأرض بل کان جسدا ملقی من طین قبل أن ینفخ فیه الروح و روی عطاء عن ابن عباس أنه تم خلقه بعد عشرین و مائة سنة و

روی العیاشی بإسناده عن عبد الله بن بکیر عن زرارة قال سألت أبا جعفر (ع) عن قوله «لم یکن شیئا مذکورا» قال کان شیئا و لم یکن مذکورا

و بإسناده عن سعید الحداد عن أبی جعفر (ع) قال کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذکورا فی الخلق و عن عبد الأعلی مولی آل سام عن أبی عبد الله (ع) مثله

و عن حمران بن أعین قال سألت عنه فقال کان شیئا مقدورا و لم یکن مکونا،

و فی هذا دلالة علی أن المعدوم معلوم و إن لم یکن مذکورا و إن المعدوم یسمی شیئا فإذا حملت الإنسان علی الجنس فالمراد أنه قبل الولادة لا یعرف و لا یذکر و لا یدری من هو و ما یراد به بل یکون معدوما ثم یوجد فی صلب أبیه ثم فی رحم أمه إلی وقت الولادة و قیل المراد به العلماء و أنهم کانوا لا یذکرون فصیرهم الله سبحانه بالعلم مذکورین بین الخاص و العام فی حیاتهم و بعد مماتهم و سمع عمر بن الخطاب رجلا یقرأ هذه الآیة فقال لیت ذلک ثم یعنی لیت آدم بقی علی ما کان فکان لا یلد و لا یتألم(مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج10، ص ۶۱۴-۶۱۵)

قوله تعالی. «هل أتی علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا» الاستفهام للتقریر فیفید ثبوت معنی الجملة و تحققه أی قد أتی علی الإنسان «إلخ» و لعل هذا مما قال من قدماء المفسرین: إن «هل» فی الآیة بمعنی قد، لا علی أن ذلک أحد معانی «هل» کما ذکره بعضهم.

و المراد بالإنسان الجنس. و أما قول بعضهم: إن المراد به آدم (ع) فلا یلائمه قوله فی الآیة التالیة: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة».

و الحین قطعة من الزمان محدودة قصیرة کانت أو طویلة، و الدهر الزمان الممتد من دون تحدید بدایة أو نهایة.

و قوله: «شيئا مذكورا» أي شيئا ذكر باسمه في المذكورات أي كان ذكر مثل الأرض و السماء و البر و البحر و غير ذلك و ال ذكر الإنسان لأنه لم يوجد بعد حتى يقال: الإنسان فكونه مذكورا كناية عن كونه موجودا بالفعل فالنفي في قوله: «لم يكن شيئا مذكورا» متوجه إلى كونه شيئا مذكورا ال إلى أصل كونه شيئا و لم يكن شيئا مذكورا و يؤيده قوله: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة» إلخ فقد كان موجودا بمادته و لم يتكون بعد إنسانا بالفعل و لا آية و علامة تولوها من الآيات واقعة في سياق الاحتجاج يبين بها أن الإنسان حادث يحتاج في وجوده إلى صانع يصنعه و خالق يخلقه، و قد خلقه ربه و جهزه التدبير الربوبي بأدوات الشعور من السمع و البصر يهتدي بها إلى السبيل الحق الذي من الواجب أن يسلكه مدى حياته فإن كفر فمصيره إلى عذاب أليم و إن شكر فإلى نعيم مقيم.

و المعنى هل أتى- قد أتى- على الإنسان قطعة محدودة من هذا الزمان الممتد- غير المحدود و الحال أنه لم يكن موجودا بالفعل مذكورا في عداد المذكورات.(الميزان في تفسير القرآن، ج٢٠، ص ١٢١-١٢٠)

[3] العباس المنصوري قال حدثنا إبراهيم بن محمد بن عيسى بن محمد العريضي قال حدثنا أبو جعفر ع ذات يوم قال: إذا صرت إلى قبر جدتك فاطمة ع قل اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك ص و أتانا به وصيه ع فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما بالبشرى لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج ٦ ؛ ص١٠)

اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتى به وصيه فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(مصباح المتهجد و سلاح المتعبد / ج2 / ٧١١ / دعاء الموقف لعلي بن الحسين ع ..... ص : ٦٨٩)

2 السلام عليك اي ممتحنة، امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك، فوجدك لما امتحنك صابرة، و نحن لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتانا به وصيه(الزيارة الكبير (لابن المشهدي) / ٧٩/ 2 - زيارة أخرى لها عليها السلام: ..... ص : ٧٩)

اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتى به وصيه فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(المزار (للشهيد الاول) / 21 / زيارة فاطمة ع عند الروضة ..... ص : ٢٠)

[4] سورة الدهر، آية ٦

[5] سورة الدهر، آية ١٦

[6] امين الاسلام طبرسى در تفسير عظيم الشأن مجمع البيان در تفسير كريمه وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً از مروه له أتى، به تعبير «روح» صيغه جمع، نه «روى» صيغه مفرد مجهول، از امام صادق عليه السلام بدين مضمون روايت كرده است:

أى يطهّرهم عن كل شيء سوى اللّه إذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الأكوان إلّا اللّه.

روح عن جعفر بن محمد عليه السلام.

در نوشتههايم گفتهام:

من رد امّت خاتم صلى اللّه عليه و آله و سلّم از عرب و عجم، كامى بدين پايه كه از صاقب آل محمّد رد غايت قصواى طهارت انسانى رواياتشده است، از هيچ عارفى و حكيمى نه ديدهام و نه شنيدهام.(وازه و يك كلمه ؛ ج ۲ ؛ ص۴۶۶-۴۶۷)

[7] قيل: يطهرهم عن كل شيء سوى الله إذ الطاهر من تدنس بشيء من الأكوان إلا الله ورووه عن جعفر بن محمد (ع)(مجمع البيان في تفسير القرآن،ج10،ص623)

اصل اين روايت در حقائق التفسير ابوعبدالرحمن سلمى ذكر شده است و پس از آن در الكشف و البيان ثعلبى:

قوله تعالى: و سقاهم

قال جعفر: سقاهم التوحيد في السر فنأى وه عن جميع ما سواه فلم يفيقوا الا عند المعاينه و رفع الحجاب فيما بينهم و بينه و اخذ الشراب فيها اخذ عنه فلم يبق عليه منه باقيه و حصله في ميدان الحصول و القبضه

قال جعفر قوله شراباً طهوراً طهرهم به عن كل ما سواه اذا الطاهر من يدنس بشيء من الاكوان.(و... حقائق التفسير (تفسير السلمي) ص ۳۶۵)

قال جعفر: يطهرهم به عن كل شيء سواه، إذ الطاهر من تدنس شيء من الأكوان.(الكشف و البيان (تفسير ثعلبي)، ج10، ص: ۱۰۵)

[8] و قل السلام عليك اي حجة الله و ابن حجته ... من أدار الله بدأ بكم بكم يبين الله الكذب بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحو ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب بها و بكم تنبت الأرض أشجارها و بكم تخرج الأشجار أثمارها و بكم تنزل السماء قطرها و رزقها(الكافي (ط - الإسلامية) / ج۴ / ۵۷۶/ باب زيارة قبر أبي عبد الله الحسين بن علي ع ..... ص : ۵۷۲)

من أدار الله بدأ بكم [من أدار الله بدأ بكم من أدار الله بدأ بكم]- بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحوا الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب- [تطلب] و بكم تنبت الأرض(كامل الزيارات / النص / ۱۹۹/ زيارة أخرى ..... ص : ۱۹۷)

من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم (من لا يحضره الفقيه / ج2 / 615 / زيارة جامعة لجميع الأئمة ع ..... ص : ۶۰۹)

بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده إليكم توجه بكم موالي لا أحصي ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم ورون الأخيار و هداة الأبرار و حجج الجبار (عيون أخبار الرضا عليه السلام / ج ۲ / ۲۷۶/ زيارة أخرى جامعة للرضا علي بن موسى ع و لجميع الأئمة ع ..... ص : ۲۷۲)

من أدار الله بدأ بكم و بكم يباعد الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يمحو ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب (تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج ۶ / ۵۵/ ۱۸ - باب زيارته ع ..... ص : ۵۴)

بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي و أسرتي من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم موالي لا أحصي ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم ورون

الأخيار و هداة الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث* و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهم و يكشف الضر و عندكم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائكته(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج۶ / ۹۹/ ۴۶ - باب زيارة جامعة لسائر المشاهد على أصحابها السلام ..... ص : ۹۵)

[9] اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك في أوليائك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك إذا اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زوال له و لا اضمحلال بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۵)

ثم قال السيد رضي الله عنه ذكر بعض أصحابنا قال قال محمد بن علي بن أبي قرة نقلت من كتاب محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رضي الله عنه دعاء الندبة و ذكر أنه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة و هو الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد نبيه و آله و سلم تسليما اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك في أوليائك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك إذ اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زوال له و لا اضمحلال بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم و قدمت لهم الذكر العلي و الثناء الجلي و أهبطت عليهم ملائكتك و كرمتهم بوحيك و رفدتهم(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۹۹ ؛ ص۱۰۴)

بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم (زاد المعاد - مفتاح الجنان ؛ ص۳۰۴)

اهل بیت و شیعیان

۱.انتظار ائمه از شیعیان

لذاست که بعض تعبیرها در روایات خیلی عجیب است. یک روایت که من هم خودم مطالعه کرده ام، هم متعدّد عرض کرده ام، هر وقتی هم که مراجعه می کنم نمی‌توانم حال خودم را بگویم که چقدر این روایت زیباست! و آن نقش محوری دادن به آن چیزی است که ائمه معصومین علیهم السلام- از شیعه خودشان می خواهند.

روایت سدیر صیرفی

چون روایت مفصّل است- بیش از دو صفحه در کتاب «تحف العقول» است[1]- خلاصه آن و نکته اصلی که منظور من است را فهرست وار اینجا می گویم:

سدیر صیرفی می گوید: به همراه عدّه ای محضر امام صادق - علیه السلام- نشسته بودیم مردی وارد شد و در محضر حضرت نشست. حضرت فرمودند: «**ممّن الرّجُل**»؟: چه کسی هستی از کجا آمدی؟ گفت: «**أنا من شیعتکم ای ابن رَسُول اللّه**»، من از شیعیان شما هستم، خب محضر امام معصوم که از همه چیز خبر دارند ادّعای شیعه ی حضرت بودن ادّعایی است! -عجب جلسه ای بود آن روز! چه مطالبی در و بدل شد! - حضرت فرمودند: «**من أیّ الشّیعَة؟**» از کدام نوع شیعه هستی؟ «**فَسَکَتَ الرّجُل**»، مرد ساکت شد. دیگری پرسید: ای ابن رسول الله مگر شیعه چند جور است؟ فرمودند: شیعیان ما سه جورند «**شیعَتُنا فی السِّرِّ والعَلانیة، شیعتُنا فی العَلَن دُونَ السِّرّ،شیعتُنا فی السِّرّ دُونَ العَلَن**»: عدّه ای از شیعیان در ظاهر شیعه ما هستند ولی در باطن نیستند، عدّه ای در باطن شیعه اند در ظاهر نیستند، عدّه ای هم در باطن شیعه اند هم در ظاهر، بعد حضرت شروع کردند اینها را توضیح دادن، چون مفصّل است الآن مقصود من نیست خواستید مراجعه کنید بحمدالله تحف العقول دو سه تا ترجمه خوب دارد و در دسترس همه است.

حضرت توضیح دادند آن هایی که ظاهراً شیعه اند فرمودند: «**أسنَتُهُم مَعَنا و سُیُوفُهم عَلَینا**»: زبانشان با ماست امّا شمشیرشان، عملکردشان بر علیه ماست. شیعه ظاهری که باطناً شیعه نیستند.

در مورد آن که باطنش شیعه است نه ظاهرش هم مفصّل توضیح دادند،

امّا آن هایی که هم در سرّ و هم در علانیه شیعه اند فرمودند که خدا اگر آب از آسمان می فرستد به خاطر وجود آن‌هاست، چه تعریفی حضرت نسبت به آن‌ها کردند که باید چند جلسه در مورد فرمایشات حضرت صحبت بشود که چه فرمودند.

مقصود من این جاست. مردی که محضر حضرت آمده بود، دهانش را در محضر ولیّ خدا که آگاه به همه چیز هستند باز کرد و گفت: ای ابن رسول الله من از شیعیان شما هستم فی السرّ و العلانیة، در محضر امام ادّعا کند بالاترین شیعه ای که فرمودی من هستم، اینجا کأنّه حضرت را ناراحت کرد، حضرت هم فقط یک کلمه فرمودند: «**تلکَ لَهُم خالل**»: به ادّعا این معنا درست نمی شود. این شیعیانی که در ظاهر و باطن شیعه ما هستند، اوصافی دارند، صفاتی دارند. این صفات را باید ببینیم هست یا نیست؟ اگر آن صفات هست بله. پرسیدند: آن صفات چیست؟ حضرت شروع کردند توضیح

دادن، حال رسیدیم به مقصود من،

اولین وصف شیعه حقیقی

شما حدس می زنید اوّلین صفاتی که حضرت فرمودند چیست؟خیلی مهمّ است امام صادق - علیه السلام- دارند می فرمایند، ما اگر فکر کنیم شاید بگوییم: ولایت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه- است یا تقوا یا ادب است، واقعاً این روایت عجیب است که مرتّب باید فکرش کنیم اینجا معلوم می شود چرا خدا سفارش کرده بروید در خانه شان؟

توحید

فرمودند: «**أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ**» اوّلین قدم شیعه ما این است که توحید را شناخت، شیعه ای که توحید بلد نیست که شیعه ما نیست! ما کاری به مردم نداریم. ما آن ها را برای خودمان نمی خواهیم. ما مردم را برای خدا می خواهیم.

ب) امام زمان و درخواست دعا برای فرج

خیلی عجیب است یعنی امام عصر - صلوات الله علیه- که می فرمایند: برای من دعا بکنید یعنی من شما را به طرف خودم می کشانم، نه برای این که شما را برای خودم می خواهم. اوّل قدمی که بخواهید به طرف من بیایید، با توحید آشنا می شوید، موحّد می شوید، مبدأ عالم را می شناسید، هر وقت احساس می کنید دارید از این دنیا می روید، یک نقطه حاصل عمر شما بشود بس است؛ آن یک نقطه این است که عالم صاحب دارد و من همین طوری اینجا نیامدم. فرد دیگری مرا اینجا آورده و همه امورم را او تدوین کرده است او هم دارد می گیرد. این، کم حرفی است؟! «**أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ**»

مَثَل الهی این است که بگویند بیایید در خانه ام؟ نه می گویند: ما شما را برای خودمان نمی خواهیم شما را برای خدای متعال می خواهیم. خدا شما را آفریده و ما وسائط فیض او هستیم، می خواهیم شما را ببریم به آنجایی که کمال شماست.

این روایت ادامه دارد. خیلی هم عجیب است. دو صفحه روایت است و چه معارفی در این حدیث است.

ج) مجالس اهل بیت

اهل بیت در طول تاریخ هم کارشان این بوده، الحمد لله شما به مراتب این ها را از من بهتر می دانید وگرنه از باب بهانه ای ست که مجلسی باشد و یاد اهل بیت - علیهم السلام- بکنیم، شما ببینید مردم و شیعیان در طول تاریخ از در خانه اهل بیت چه چیزهایی دیده اند؟ چه کرامات آشکاری مثل خورشید دیدند؟ امّا این نکته را بفهمیم که اهل البیت اگر اینها را دارند نه برای خودشان است که آی مردم! بیایید در خانه ما. نه؛ بیایید در خانه ما که می خواهیم شما را ببریم در خانه خ کمال اهل البیت هم به همین است؛ لذا می شوند مَثَل نور الهی.

حاج آقا سید علی آقای موسوی که از بزرگان فن هستند - حفظه الله- من از خودشان شنیدم حال ات من این قضیه را برای شما می گویم، هر کدام از شما ده تا قضیه نظیر این را در ذهنتان دارید، این یعنی از طرف ملکوت حسابی پشت این مجالس را دارند:

جسارت رضاخان به مجالس اهل بیت

رضا خان ملعون می آید و به خیالش می تواند با دستگاه سید الشهداء در بیافتد؛ روضه ها تعطیل، عمامه ها را بردارید، لباسها را کوتاه کنید چادرها را بردارید، دیگر دین تمام شد، این ها عجایب نیست؟ چه کارها می خواستند بکنند؟

فقط متوکّل را شنیده ایم که قبر مطهّر را به آب بست بعد از قرن ها کسی مثل رضاخان می آید. چه کارها کرد! من از پیرزنی که حدود صد و دو سالش بود و در همین یزد بود شنیدم، خدا رحمتش کند، گفت: آن زمانی که همه چیز را تعطیل کرده بودند، در همین حسینیه ای که خیابان از وسطش در

شده است و رضاخان عمداً این خیابان را وسط حسینیه انداخته بود[2] ، یزدی ها با چشم خودشان دیدند که روز عاشورا در وسط آن حسینیه -که آن زمان به آن میدان شاه می گفتند و الآن می گویند: میدان بعثت- زنهای بی حجاب آمدند و رژه رفتند. این یعنی چه؟ یعنی روضه که می خواندی که هیچ! جای آنجایی که روضه می خواندی در روز عاشورا زن های بی حجاب می آیند و رژه می روند. به همین سادگی تمام شد؟

بیچاره، سیدالشهداء را خدا بقائشان را ضمانت کرده است. یک جمله کوتاه، اعجاز حضرت زینب است. همه قدرت دست یزید است می گویند« **یایَزیدُ واللهِ ما تُمیتُ وَحیَنا وَلا تَمحُو ذِکرَنا**» **[3]** قسم به خدا نمی توانی یاد ما را فراموش کنی خیال می کنی که می توانی. «**إنّ لِحُسَینٍ حَرارَةً فی قُلوبِ المؤمنین لا تُبرَدُ أبداً**» کسانی که این ها را گفته اند اهل دروغ نبودند.

عنایت حضرت صدیقه به مجالس اهل بیت

حال منظور من این بود که آقای آسید علی آقا می فرمودند: پدر ما، که من ایشان را دیده بودم، هر شب جمعه در اصفهان مجلس روضه داشتند، هر هفته عده ای میآمدند و روضه ای برقرار می شد و والده ما هربار یک دیگ آبگوشتی برای اهل روضه بار می گذاشتند.

کم کم سنّ والده ما بالا آمده بود و برایش مهمان داری و آماده کردن غذا سخت بود، لذا پیش پدر ما آمد و گفت: آقا کمی سختم است که بخواهم هر هفته غذا درست کنم. اگر ممکن است، این مجلستان را بیاندازید قبل از نماز مغرب که تا مغرب مجلس تمام شود و همه بروند. پدر ما هم سریع قبول کرد. دید راست می گوید. سال ها زحمت کشیده و حالا هم برایش زحمت است. گفت: باشد این هفته که مهمانها آمدند به ایشان اعلام می کنیم که از این به بعد، قبل از مغرب روضه برقرار می شود.

می گفت: روز دوشنبه بود دیدیم مادرمان از خواب بیدار شده و گریه می کند. به پدرمان گفت: حاج آقا! روضه، همان شب جمعه باشد من آبگوشت را می پزم. گفتیم: چطور شد؟ شما که گفتید سخت است و زحمت دارد. فرمود: من همین دیشب خواب دیدم مجلس روضه مان برقرار است، قدیمی که روضه بود استکان و نعلبکی را می گذاشتند داخل دیس کوچک و قند هم می گذاشتند داخل آن دیس کوچک، خیلی اوقات هم قاشقی می گذاشتند داخل نعلبکی برای این که اگر کسی خواست چای را شیرین کند بتواند. گفت: دیدم مجلس تمام شد و حضرت صدّیقه - سلام الله علیها- همراه خانم دیگری وارد مجلس شدند حضرت فرمودند: این ها برای مجلس من زحمت کشیدند، بنویسید کارهایی را که کرده اند. خانمی که همراه بود، می نوشت. می گفت: من هم مواظب بودم مثل این که همه کارها را خبر دارد. حضرت فرمودند: نوشتی؟ خانم گفت: همه را نوشتم. حضرت فرمودند: آن قاشقی هم که پای نعلبکی می گذارند نوشتی؟ من از خواب بیدار شدم. دیدم بَه بَه! چه دستگاهی؟ چیزهایی که اصلاً به ذهن ما هم نمی آید، آنجا ریز ریزش را توجه دارند. ایشان گفت: من تا زنده ام شب های جمعه این آبگوشت را می پزم.

[1] كلامه ع في وصف المحبة لأهل البيت و التوحيد و الإيمان و الإسلام و الكفر و الفسق

دخل عليه رجل فقال ع له ممن الرجل فقال من محبيكم و مواليكم فقال له جعفر ع لا يحب الله عبد حتى يتولاه و لا يتولاه حتى يوجب له الجنة ثم قال له من أي محبينا أنت فسكت الرجل فقال له سديرو كم محبوكم يا ابن رسول الله فقال على ثلاث طبقات طبقة أحبونا في العلانية و لم يحبونا في السر و طبقة يحبونا في السر و لم يحبونا في العلانية و طبقة يحبونا في السر و العلانية هم النمط الأعلى شربوا من العذب الفرات و علموا تأويل الكتابو فصل الخطاب و سبب الأسباب فهم النمط الأعلى الفقر و الفاقة و أنواع البلاء أسرع إليهم من ركض الخيل مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا و فتنوا فمن بين مجروح و مذبوح متفرقين في كل بلاد قاصية بهم يشفي الله السقيم و يغني العديم و بهم تنصرون و بهم تمطرون و بهم ترزقون و هم الأقلون عددا الأعظمون عند الله قدرا و خطرا و الطبقة الثانية النمط الأسفل أحبونا في العلانية و ساروا بسيرة الملوك فألسنتهم معنا و سيوفهم علیناو الطبقة الثالثة النمط الأوسط أحبونا في السر و لم يحبونا في العلانية و لعمري لئن كانوا أحبونا في السر دون العلانية فهم الصوامون بالنهار القوامون بالليل ترى أثر الرهبانية في وجوههم أهل سلم و انقياد قال الرجل فأنا من محبيكم في السر و العلانية قال جعفر ع إن لمحبينا في السر و العلانية علامات يعرفون بها قال الرجل و ما تلك العلامات قال ع تلك خلال أولها أنهم عرفوا التوحيد حق معرفته و أحكموا علم توحيده و الإيمان بعد ذلك بما هو و ما صفته ثم علموا حدود الإيمان و حقائقه و شروطه و تأويله قال سدير يا ابن رسول الله ما سمعتك تصف الإيمان بهذه الصفة قال نعم يا سدير ليس للسائل أن يسأل عن الإيمان ما هو حتى يعلم الإيمان بمن قال سدير يا ابن رسول الله إن رأيت أن تفسر ما قلت قال الصادق ع من زعم أنه يعرف الله بتوهم القلوب فهو مشرك و من زعم أنه يعرف الله بالاسم دون المعنى فقد أقر بالطعن لأن الاسم محدث و من زعم أنه يعبد الاسم و المعنى فقد جعل مع الله شريكا و من زعم أنه يعبد المعنى بالصفة لا بالإدراك فقد أحال على غائب و من زعم أنه يعبد الصفة و الموصوف فقد أبطل التوحيد لأن الصفة غير الموصوف و من زعم أنه يضيف الموصوف إلى الصفة فقد صغر بالكبير و ما قدروا الله حق قدره قيل له فكيف سبيل التوحيد قال ع باب البحث ممكن و طلب المخرج موجود إن معرفة عين الشاهد قبل صفته و معرفة صفة الغائب قبل عينه قيل و كيف نعرف عين الشاهد قبل صفته قال ع تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسك به و لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك و تعلم أن ما فيه له و به كما قالوا ليوسف إنك لأنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخيفعرفوه به و لم يعرفوه بغيره و لا أثبتوه من أنفسهم بتوهم القلوب أ ما ترى الله يقول ما كان لكم أن تنبتوا شجرها يقول ليس لكم أن تنصبوا إماما- من قبل أنفسكم تسمونه محقا بهوى أنفسكم و إرادتكم ثم قال الصادق ع ثلاثة لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكيهم و لهم عذاب أليم من أنبت شجرة لم ينبته الله يعني من نصب إماما لم ينصبه الله أو جحد من نصبه الله و من زعم أن لهذين سهما في الإسلام و قد قال الله و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة(تحف العقول ؛ النص ؛ ص٣٢٥ -٣٢٩)

[2] این میدان در زمان سابق به عنوان میدان شاه و بعدتر با عنوان میدان بعثت شناخته می شود. در سایت دانشنامه یزد در این باره می خوانیم:

در کتاب هاي تاريخي «تاريخ يزد» و «تاريخ جديد يزد» که هر دو مربوط به قرن ۹ ه.ق هستند نام و يادي از «ميدان شاه» نيامده است؛ چرا که طرح اين ميدان در آن زمان ها هنوز در انداخته نشده بود. اولين کتاب تاريخي يزد که از اين ميدان نام مي برد «جامع مفيدي» مربوط به اواخر قرن ۱۱ است.

«استاد ايرج افشار» نخستين عمران اين مکان را کار «سيد غياث الدين بن شهاب الدين الحسيني» که از اعيان و رجال قرن نهم يزد بوده مي داند. «جعفر بن محمد جعفري» در اين باره مي نويسد: "در سال ۸۳۸ ه.ق (۸۱۳ ه.ش) «امير غياث الدين علي» در «محله در مدرسه عبد القادريه» در سر «کوچه کامرانان» خانه اي عالي و باغچه و زيرزمين و ديوان خانه اي بنا کرد و ساباطي رفيع و منيع

بر در خانه. در آن ساباط، «آب تفت» جاري كرده .... در جنب خانه، حمامي عالي مرو حّ با مسلخ و بيت الماء و حياض قلتين عمارت كرده و حوض هاي سنگ مرمر تراشيده و در ميان حمام حوضي عالي ساخته ....."

اين ديوان خانه و حمام در شهر بسيار مشهور بود و «شرف الدين علي يزدي» در وصف آن شعر ها گفته است. حمام در سال ۸۴۳ ه.ق (۸۱۸ ه.ش) به اتمام رسيد و خود امير در سال 845 ه.ق (۸۲۰ ه.ش) وفات يافت.

درست صد سال بعد، در حوالي سال ۹۴۴ ه.ق (۹۱۶ ه.ش) «شاه طهماسب صفوي» وزارت و داروغگي يزد را به «شاه سيد نور الدين نعمت الله باقي يزدي» سپرد و خواهر خود «خانش بيگم» -دختر بزرگ- شاه اسماعيل- را به عقد وي درآورد. «شاه نعمت الله يزدي»، مهمان و نديده «شاه نعمت الله ولي» بود. «شاه طهماسب» كه كفايت و درايت «شاه نعمت الله يزدي» را سنجيده و ديده بود و به اين خاندان هم علاقه و دلبستگي داشت دست به اين نصب و وصل زد.

بنابراين آن دولت خانه به «شاه نعمت الله باقي» رسيد. او چنان در آباداني و عمران آن محله كوشيد كه محله اي كه امروزه با نام «محله ميدان شاه» مي شناسيم به نام خودش «محله نعمت الله خاني» يا «محله نعمت الله باقي» خوانده شد.

پس از وفات «شاه نعمت الله باقي» در سال ۹۷۱ ه.ق (۹۴۳ ه.ش)، حكومت يزد و دولت خانه و آن زمين به تنها پسرش «اامير غياث الدين محمد ميرميران يزدي» رسيد.

س از بيش از دو قرن از ساخته شدن ميدان اوليه، در اوايل قرن ۱۳ ه.ق، طرح «ميدان شاه جديد» به دست نخستين خواننين يزد در اندا خته شد.

«استاد ايرج افشار» با استناد به «جامع جعفري» معتقد است كه «حاجي علي نقي خان باقي» - پسر محمد تقي خان باقي- كه پس از پدر از سال ۱۲۱۴ تا ۱۲۱۹ ه.ق (۱۱۷۸ تا ۱۱۸۳ ه.ش) حاكم يزد بود در محله «نعمت الله خاني» حسينيه اي وسيع ايجاد كرد و به مناسبت آن كه متصل به «مسجد شاه طهماسب» بود به «ميدان شاه» اشتهار يافت.

اما «عبد الحسين آيتي» كه شايد پنج سال حكومت «علي نقي خان» را در برابر پنجاه سال حكومت پدرش و كار زياد اين ميدان، كوتاه مي دانسته، معتقد است عمده كار ساخت اين ميدان كار خان بزرگ بوده و مي گويد «محمد تقي خان» در مقابل «ميدان شاه قديم»، ميداني وسيع بنا كرد كه «ميدان شاه» نام گرفت و بعد از او، فرزندش «علي نقي خان» قسمت پاييني ميدان را گسترش داد.

زمان ساخت تكيه هم به احتمال زياد در همين ايام و به دست خان پسر باشد. از آن زمان تا حدود ۱۵۰ سال بعد، يعني تا اواسط «سلسله پهلوي» و تا قبل از خيابان كشي ها، «ميدان شاه» بزرگ و «ميدان شاه قديم» از ميان رفت. اين تكيه اش به همان شكوه ماندند ولي طي اين زمان نام و آثار «ميدان شاه قديم» از ميان رفت. اين عكس نوياب نيز مربوط به همين دوران شكوه است.

ميرزا محمد نواب رضوي» در خاطراتش مي نويسد: "رسم ولايت يزد اين بود كه شب و روز عاشورا، و «ميدان ميرچقماق» دستهٔ مي رفت به «دار الحكومه» و حكومت را دعوت مي كرد از برايِ آمدن به «ميدان شاه» و بردا شتن نخل و توسط محبوسين كه يكي دو تا مقصر را حكومت به آن ها مي بخشيد."

وي داستان ظهر عاشوراي محرم ۱۳۵۲ ه.ق (۱۵ ارديبهشت ۱۳۱۲ ه.ش) كه حكومت نخل برداري را ممنوع كرده بوده را چنين روايت مي كند: "...." «دسته علما» هم روانه شده در راه، مردم گلاب و نقل بر سر دستجات نثار مي كردند؛ وارد «ميدان ميرچقماق» شده و دور نخل گردش كرده، روانه «ميدان شاه» شدند و به محض ورود به «ميدان شاه» اهالي يزد دو دفعه نخل را بلند كردند و سه دفعه دور سكوي

وسط ميدان گردانيدند و بعد واعظين بالاي نخل رفته، هر يك روضه مفصلي خوانده و آمدند پاييني و روانه منزل خود شدند و اَلحَمدُ لله تَعالي خون از دماغ كسي نريخت ...."

«حسين بشارت» هم شمايل آن ميدان را در كتابش چنين وصف مي كند: "اين ميدان را از چهار طرف صفه هايي احاطه كرده بود. جبهه غربي آن، صفه هاي چهار طبقه و داراي كاشي كاري زيبا بود. وسط ميدان يك سكوي كثير الاضلاع به ارتفاع تقريبي يك متر بود كه آن را «كلك» (/k?.lak/) مي گفتند. گويا شب هاي عاشورا روي آن هيزم و آتش فراوان روشن مي كردند و اطراف آن تعزيه خواني مي كرده اند. ضمناً نقل بزرگ ها كه هنوز هم در گوشه ميدان مه‌جور افتاده به عنوان نمادِ ضريح «حضرت امام حسين» -ع- برداشته و در ميدان مي چرخانيدند."

«جلال گلشن» در خاطرات خود درباره كلك ميدان «اميرچخماق» مي نويسد: "در وسط ميدان يك هشت ضلعي تقريباً به بلندي 2 متر و قطر 1.5 متر ساخته بودند و يزدي ها به آن «كلك» مي گفتند كه يكي هم در «ميدان شاه» بود؛ آن را هم «كلك» مي گفتند. از اول عاشورا و شروع محرم، يزدي ها از زن و مرد و پير و جوان دور اين كلك شمع روشن مي نمودند و نذر مي كردند كه حاجتشان برآورده شود."

هر چه تاريخچه چند صد ساله اين ميدان از آغاز تا اوج، زيبا و افتخار آميز بود، در عوض تاريخچه چند ده ساله فروپاشي اين ميدان و تكيه بسيار دلخراش و ذلت آور است. «ميدان شاه» تنها يك فضا بناي معمولي نبود، بلكه سرمايه اي ملي و تجديد ناپذير بود كه ويران شد. «استاد محمود توسلي»، مجموعه «ميدان شاه» و «ميدان اميرچقماق» و راسته بازار بين اين دو را از جمله غني ترين مجموعه فضاهاي شهري در ايران مي دانند كه متاسفانه با ندانم كاري انبوده شده اي به اين روز افتاده اند. ايانيكه با آغاز مدرنيته و خيابان كشي ها شروع شد.

"ورود اتومبيل و احداث خيابان ها را مي توان مهم ترين عامل تغيير شكل و بافت شهر دانست." خيابان كشي ها در شهر يزد در سال ۱۳۱۰ ه.ش و با احداث «خيابان پهلوي» شروع شد. "دوازده سال پس از ايجاد اولين خيابان يزد، كلنگ دومين خيابان يزد به زمين خورد و در سال ۱۳۲۲ ه.ش «خيابان شاه» كه بعد ها به نام «قيام» تغيير يافت بين «مجموعه اميرچخماق» و «ميدان شاه» احداث شد." اين اولين ضربه محكمي بود كه به بدنه ميدان خورد و آن را شكافت.

"احداث «خيابان اميرآباد»در سال ۱۳۴۱ ه.ش در حكم ضربه نهايي به ميدان بود كه منجر به تخريب تكيه شد. در سال هاي ۱۳۴۸ ه.ش تا ۱۳۵۲ ه.ش با احداث «خيابان شاه رضا» و «خيابان سيد گلسرخ»، روند تقليل ميدان به فلكه تكميل شد و بدين ترتيب از ميداني باارزش كه روزگاري عرصه تظاهرات اجتماعي بود، جز چند گوشه، چيزي باقي نماند.(دانشنامه یزدی)

در این سایت و همچنین در اینجا عکس های نابی از این میدان و حضور عزاداران قبل از تخریب رضاخانی موجود است.

علاوه بر مطلب بالا:

«حسین مسرت» پژوهشگر یزدی در گفت وگو با خبرنگار ایسنا- منطقه یزد، در رابطه با تاریخچه خیابان امام به عنوان اولین خیابان یزد، اظهار کرد: این خیابان در سال ۱۳۱۰ در زمان رضاشاه از میدان فعلی شهدا بهشتی تا ساعت مسجد جامع ایجاد شد.

وی در مورد تخریب حسینیه تاریخی شاه عباسی و تبدیل آن به میدان بعثت کنونی، بیان کرد: در سال ۱۳۱۰ همزمان با ایجاد خیابان قیام کنونی، بخش اعظم حسینیه بعثت تخریب و در سال ۱۳۵۰ به دستور پهلوی دوم جهت ایجاد بلوار امام زاده جعفر، تکیه‌ها و بخش دیگری از حسینیه شاه عباسی به طور کامل از بین رفت(سایت ایسنا)

[3] اللهم خذ بحقنا و انتقم لنا من ظالمنا فما فريت إلا جلدك و لا حززت إلا لحمك- بئس للظالمين بدلا و ما ربك بظلام للعبيد فإلى الله المشتكى و عليه المتكل فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و الحمد لله الذي ختم لأولنا بالسعادة و لآخرنا بالشهادة و يحسن علينا الخلافة إنه رحيم ودود فقال يزيد(مثير الأحزان ؛ ص١٠٢)

فإلى الله المشتكى و عليه المعول فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و لا تدرك أمدنا و لا ترحض عنك عارها و هل رأيك إلا فند و أيامك إلا عدد و جمعك إلا بدد يوم ينادي المنادي ألا لعنة الله على الظالمين ف الحمد لله رب العالمين-(اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهرى ؛ النص ؛ ص١٨٦)

فكد كيدك، واسع سعيك، و ناصب جهدك، فو الله لا تمحو ذكرنا، و لا تميت وحينا، و لا تدرك أمدنا، و لا ترحض عنك عارها، و هل رأيك إلا فند، و أيامك إلا عدد، و جمعك إلا بدد؟ و يوم ينادي المناد: ألا لعنة الله على الظالمين.(تسلية المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام) ؛ ج2 ؛ ص٣٩٠)

فإلى الله المشتكى و عليه المعول فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و لا تدرك أمدنا و لا ترحض عنك عارها و هل رأيك إلا فند و أيامك إلا عدد و جمعك إلا بدد يوم يناد المناد- ألا لعنة الله على الظالمين(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج45 ؛ ص١٣٥)